

## کارگران اروپا: میراث ایدئولوژیک قرارداد اجتماعی

Monthly Review, No 8, Jan 2004, "European Labour: The Ideological Legacy of the Social Pact", Asbjorn Wahl

ترجمه از یاسین میظر، خلیل ورمزیاری

جنبش اتحادیه‌ای در اروپا در موقعیتی تدافعی قرار دارد. به علاوه، این جنبش در یک بحران عمیق سیاسی و ایدئولوژیک فرورفته است. در حال حاضر، اتحادیه‌های کارگری قادر به ایفای نقش خود به مثابه مدافعین بلاواسطه منافع اقتصادی و اجتماعی اعضای خود نیستند. آنها در همه بخش‌ها و صنایع عقب نشینی کرده‌اند. قوی‌ترین و بانفوذترین جنبش در دنیای سرمایه‌داری بعد از جنگ جهانی دوم، امروز به آشکارا سرکبیجه گرفته و بدون یک افق روشن در جهت‌گیری جدید اجتماعی و سیاسی خود دچار تردید شده است. همان تئوری‌ها، تحلیل‌ها و سیاست‌ها که در دوران بعد از جنگ به آن قدرت داده بود، امروزه چون باری بر دوشش سنگینی می‌کند. میراث ایدئولوژیک "قرارداد اجتماعی" امروزه جنبش اتحادیه‌ای را به کج‌راه می‌برد.

### تهاجم نئولیبرال

در پشت این تغییرات دگرگون‌سازی بی وقفه جوامع ما توسط نئولیبرالیسم قرار دارد. با توجه به اینکه فرایند این تغییرات موضوع اصلی این مقاله را تشکیل نمی‌دهد، فقط به چند نکته مهم در این زمینه اشاره کنیم. در طی ۲۰ سال گذشته ما با فشار عظیمی از سوی نیروهای نئولیبرال مواجه شده‌ایم. محافل سرمایه‌داری دست به تهاجم زده‌اند و ما شاهد تغییر توازن قوا بین کار و سرمایه بوده‌ایم. کمپانی‌های فراملیتی، البته در خط مقدم جبهه این تحولات بوده‌اند. قرارداد اجتماعی بعد از جنگ بین کار و سرمایه و سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز بین اتحادیه‌ها و کارفرمایان از بین رفته است. یک طرف قرارداد یعنی سرمایه از قرارداد اجتماعی عدول کرده و بطوری فزاینده سیاست خصمانه‌ای علیه نیروی کار متشکل را تعقیب نموده است.

تلاش از سوی کمپانی‌های فراملیتی و خادمین سیاسی آنها برای تعمیق و قانونی کردن این موقعیت جدید، اجزای مهم این تغییرات را تشکیل می‌دهند. این امر غالباً از طریق قوانین بین‌المللی و قراردادهایی نظیر سازمان تجارت جهانی و یا قدرت‌های منطقه‌ای نظیر اتحادیه اروپا دنبال شده است. بخاطر کمتر دموکراتیک بودن این نهادها نسبت به دولت‌های محلی و حکومت‌ها، این نهادها مفیدترین و موثرترین وسیله برای قانونیت بخشیدن به قدرت کمپانی‌های فراملیتی هستند.

تحلیل زیر بر اساس این برداشت بنا شده که اتحادیه اروپا امروزه کانال نهادینه کردن الگوی اجتماعی و اقتصادی نئولیبرال‌هاست. اتحادیه اروپا و سایر نهادهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بر اساس توازن قوای جدید بنا نهاده شده‌اند. این نهادها قابل تغییر، قابل دموکراتیزه شدن و شکست دادن نیستند مگر اینکه کارگران قادر شوند توازن قوا را به نفع خود و در جهت مورد نظر خود تغییر دهند. لازمه ایجاد چنین تغییری عمل کردن جنبش اتحادیه‌ای به وظیفه دراز مدت خود یعنی بسیج قدرت توده‌ای و طبقه کارگر است.

### شرایط جدید، سیاست کهنه

متأسفانه بسیج قدرت طبقه کارگر، پروژه و هدف جنبش اتحادیه‌ای در اروپای امروز نیست. تناقضی که طبقه کارگر با آن روبروست عبارت از این است که آن فضای اقتصادی و سیاسی که اتحادیه در آن می‌بایست فعالیت می‌کرد بشدت تغییر یافته است، اما، اغلب اتحادیه‌ها همان سیاست قرارداد اجتماعی را دنبال کرده‌اند. آنها باصطلاح جهانی شدن را که نتیجه یک استراتژی آگاهانه و توازن قوای تازه است، بیشتر به صورت نتایج ضروری تغییرات تکنیکی و سازمانی می‌دانند، شبیه به آنچه مارگارت تاچر بی‌شرمانه می‌گفت "آلترناتیو دیگری وجود ندارد". آنها می‌گویند لازم است که ما همان سیاست قرارداد اجتماعی را از سطح ملی به سطوح منطقه‌ای و جهانی منتقل کنیم. سبک کار آنها "دیالوگ اجتماعی" با سازمانهای کارفرمایی و دولتی و فراملیتی، کمپین‌هایی برای اجرای رسمی استانداردهای کار (مانند مقررات سازمان جهانی کار ILO از قبیل ممنوعیت کار اجباری، تضمین حق تشکل و قرارداد دسته جمعی، ممنوعیت تبعیض در امر استخدام) و گنجاندن آنها در قراردادهای بین‌المللی و تعقیب مسئولیت اجتماعی کمپانی‌هاست. این مقررات داوطلبانه، غیر اجباری و غیر قابل اجرا هستند که توسط خود کمپانی‌های چندملیتی وضع شده‌اند. تا به امروز، آنها هیچ تاثیر قابل مشاهده‌ای بر روی رفتار کمپانی‌ها نداشته‌اند و به نظر می‌رسد هدف اصلی آنان خنثی کردن تصور عمومی منفی خیلی از کمپانی‌های چندملیتی در اذهان مردم است.

این استراتژی "دیالوگ اجتماعی" مستقل از یک تحلیل مشخص از توازن قوا و بدون برسمیت شناسی ضرورت بسیج طبقه و نیروی مردمی برای تغییرات اجتماعی دنبال می‌شود. برای درک شرایط کنونی و فهم بحران سیاسی-ایدئولوژیک طبقه کارگر باید به دقت به تاریخ طبقه کارگر اروپا نظر بیافکنیم و خصوصا به تاریخ قرارداد اجتماعی که این‌همه در باره‌اش غلو می‌شود، توجه کافی مبذول داریم.

### سازش تاریخی کار و سرمایه

در طی قرن بیستم، جنبش اتحادیه‌ای در اروپای غربی به تدریج به نوعی سازش صلح آمیز با سرمایه دست یافت. در دهه ۱۹۳۰ این سازش زمانی که اتحادیه‌ها با سازمان‌های کارفرمایان به مصالحه رسیدند، برای نخستین بار در بخش‌هایی از اروپای شمالی قانونیت یافت. بعد از جنگ جهانی دوم پروسه مشابهی در بقیه بخش‌های اروپای غربی اتفاق افتاد.

این قرارداد اجتماعی بین نیروی کار و سرمایه پایه‌هایی را ساخت که موجب دولت رفاه و بهبود تدریجی دستمزدها و شرایط کار شد. در مقایسه با دوره قبل که با تقابل سرمایه و نیروی کار مشخص می‌شد، جوامع اروپایی وارد دوره‌ای از صلح اجتماعی شدند - مذاکرات دوجانبه و سه جانبه (کارگر، کارفرما، دولت) و سیاست توافق. از آنجا که این سازش به دست‌آوردهای مهمی در زمینه رفاه و دستمزدها و شرایط کار منجر گردید، این سیاست مورد حمایت وسیع طبقه کارگر قرار گرفت. در نتیجه، کارگران رادیکال‌تر و بخش‌های ضد سرمایه‌داری جنبش کارگری، بتدریج منزوی گردیدند. بدین ترتیب، تحت تاثیر این سیاست، جنبش کارگری غیر سیاسی و جنبش اتحادیه‌ای بوروکراتیزه گردید. همین امر سبب نقش تاریخی احزاب سوسیال دموکرات برای اجرای این سازش طبقاتی گردید. تعجبی ندارد که مشکلات فعلی اتحادیه‌ها در مشکلاتی که احزاب سوسیال دموکرات با آن روبرو هستند، منعکس می‌شود.

تشخیص این مساله مهم است که مشارکت اجتماعی کار و سرمایه بدلیل قدرتمندی واقعی اتحادیه‌ها و جنبش کارگری صورت گرفت. کارفرمایان و سازمان‌های‌شان به این نتیجه رسیدند که قادر به شکست اتحادیه‌ها نیستند. آنها مجبور بودند که اتحادیه‌ها را به عنوان نمایندگان کارگران بپذیرند و با آنها مذاکره کنند. به عبارت دیگر، سازش صلح آمیز بین نیروی کار و سرمایه بر اساس قدرتمندی نیروی کار بنا شده بود. عامل دیگر این سازش این بود که بعد از جنگ جهانی دوم، سرمایه داری برای بیش از ۲۰ سال از رشد اقتصادی قوی و پایداری برخوردار بود. این امر امکان سهیم شدن در ثروت اجتماعی را بین کار، سرمایه و رفاه عمومی فراهم ساخت.

یکی از اجزای تعیین‌کننده قرارداد اجتماعی تنظیم ملی سرمایه و بازارها بود. کنترل سرمایه قانون روز در همه کشورها بود. توافقات بین نیروی کار و سرمایه، منظم و بصورت صلح آمیز در محدوده مرزهای ملی انجام می‌گرفت. یک نتیجه مهم این فراشد این بود که اتحادیه‌ها بشدت ملی‌گرا بار بیایند. انترناسیونالیسم در جنبش اتحادیه‌ای بتدریج به نوعی دیپلماسی در درون سازمان‌های بین‌المللی (نظیر آی. ال. او) و حتی به انواع متفاوتی از تورسیم اتحادیه‌ای تبدیل گردید - با ارتباط بسیار ضعیف یا بی‌ارتباط به نیاز اعضای اتحادیه، هرچند که برخی از لفاظی‌های سیاسی انترناسیونالیستی باقی ماند.

اگر لفاظی‌های سوسیالیستی را فراموش کنیم، برای جنبش اتحادیه‌ای قرارداد اجتماعی به معنی پذیرش سازمان سرمایه‌دارانه تولید، مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و حق کارفرمایان برای هدایت فراشد کار بود. در عوض، برای دستیابی به دستاورد رفاه و بهبود شرایط کار، اتحادیه‌ها صلح صنعتی و خودداری از زیاده روی در مذاکرات در مورد دستمزدها را تقدیم سرمایه داران کردند. عبارت ساده‌تر، دولت رفاه و بهبود تدریجی شرایط زندگی چیزهایی بود که جنبش کارگری درازای صرف نظر کردن از پروژه سوسیالیستی کسب کرد. امروزه می‌توانیم نتیجه بگیریم که این دستاورد یک دستاورد کوتاه مدت بود بر متن یک شرایط ویژه تاریخی که باعث غیرسیاسی شدن و از میان رفتن رادیکالیسم طبقه کارگر شد.

یکی از ویژگی‌های مهم این دوره وجود یک نظام اقتصادی رقیب در اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی بود. همان‌طور که اریک هابزبام مورخ انگلیسی اشاره کرد، این مساله در تن دادن سرمایه داران غربی به این سازش کلیدی بود. بر اساس همین سازش بود که مهم‌ترین رفرم‌ها و نهاد‌های رفاهی در طی سه دهه بعد از جنگ جهانی دوم در غرب بوجود آمدند. عبارت دیگر، جنبش رادیکالیزه شده‌ای که از بحران اقتصادی-اجتماعی دهه ۱۹۳۰ و دوران جنگ بیرون آمده بود، با استراتژی آگاهانه‌ای از سوی رقبای سرمایه دار روبرو گردید. آنها داوطلبانه وارد قرارداد اجتماعی شده و تسلیم بسیاری از خواست‌های اجتماعی و اقتصادی کارگران شدند تا فرصت بیشتری به دست آورند و احساسات سوسیالیستی را در جنبش کارگری خفه سازند. از دیدگاه شرایط امروز، می‌توان گفت که این استراتژی سرمایه‌داران کاملاً موفقیت‌آمیز بوده‌است.

یک انشقاق تند در جنبش کارگری، نتایج و آثار بعدی این توافق و سازش طبقاتی بود. شرایط خرید و فروش نیروی کار از طریق مذاکرات جنبش اتحادیه‌ای انجام می‌گرفت، در حالیکه سرنوشت بیمه‌های اجتماعی برای بیکاران توسط احزاب سوسیال دموکرات در پارلمان رقم می‌خورد. این امر مسبب ظهور یک نگرش محدود اکونومیستی در جنبش اتحادیه‌ای گردید، چیزی که امروز اتحادیه‌ها را تضعیف می‌کند، در حالیکه احزاب سوسیال دموکرات حتی از سیاست‌های رفرمیستی قبلی خود نیز عقب نشسته‌اند.

## ایدئولوژی قرارداد اجتماعی

در دوره قرارداد اجتماعی، به نظر می‌رسید این استراتژی شرکت‌ها، جنبش کارگری را کور کرده‌است. براساس تجربه واقعی بیست سال بهبود دائم در شرایط کار و زندگی، درک عمومی بر این بود که راهی برای دستیابی به پیشرفت

اجتماعی و تقسیم نسبتاً عادلانه ثروت میان مردم عادی، بدون مبارزه طبقاتی و درگیری اجتماعی بدست آمده است. برخی می‌پنداشتند جامعه سرمایه داری به درجه والاتری از تمدن دست یافته است. جنبش کارگری از طریق اصلاحات تدریجی موفق شده است کنترل دمکراتیک خود بر اقتصاد را افزایش دهد. سرمایه داری بدون بحران به واقعیتی تبدیل شده است. دیگر بحران‌های اقتصادی مشابه بحران دهه ۱۹۳۰، بیکاری گسترده و فلاکت برای مردم پیش نخواهد آمد. کلیه نمودارهای اجتماعی رو به رشد بودند. برای بسیاری در جنبش کارگری، این راه رفرفرم به سوی سوسیالیسم بود و همه می‌توانستند ببینند که این روش کارآیی دارد!

این دستاوردهای اجتماعی واقعی پایه مادی ایدئولوژی مشارکت اجتماعی است که هنوز هم در میان بوروکراسی اتحادیه‌های کارگری اروپا ریشه‌های عمیق دارد. من شخصا اولین بار وقتی با آن مواجه شدم که در اوایل دهه ۱۹۸۰ در دوره پایه‌ای مرکز آموزش کنفدراسیون اتحادیه‌های نیروژ شرکت کردم. آنجا آموختم که کشاکش شدید میان کار و سرمایه، از جمله اعتصاب عمومی، حبس، استفاده از پلیس و ارتش علیه کارگران سازمانیافته و در اعتصاب از مشخصه‌های ثلث اول قرن بیست بوده است. این دوره دوره مخربی بوده که در پایان در سال ۱۹۳۰، طبقه کارگر را به هیچ جایی نرسانده بوده است. تنها زمانی که این سیاست درگیری رها شد، وقتی اتحادیه‌های کارگری مسئولیت اجتماعی پذیرفتند، پیشرفت واقعی، در شکل شرایط بهتر کار، دستمزد بیشتر و رفاه اجتماعی بدست آمد. به عبارت دیگر، درگیری با صاحبکاران مخرب است و مذاکره اجتماعی صلح آمیز تنها راه پیشرفت. این درسی بود که در مرکز آموزش اتحادیه کارگری حتی تا اوایل دهه ۱۹۸۰ تدریس می‌شد.

تحلیل فوق آن موقع اشتباه بود و اکنون هم اشتباه است. اما در پی انفصال قرارداد اجتماعی نتایج این اشتباه برای جنبش اتحادیه‌های کارگری وخیم‌تر شده است. آنچه این تحلیل مبهم می‌سازد این است که دستاوردهای جنبش کارگری در عرصه رفاه اجتماعی و شرایط کار در دوره سازش طبقه کارگر پس از جنگ جهانی دوم، نتیجه درگیری‌های دوره قبل از آن است. پیشرفت تنها به علت تغییر توازن قوا به سود نیروی کار در پی درگیری و مقابله با سرمایه و مبارزه طبقاتی حاد در سال‌های اول قرن بیست (از جمله انقلاب روسیه) میسر شد. به عبارت دیگر، مبارزات طبقاتی حاد، دستاوردهای مذاکرات صلح آمیز دوره بعد را میسر کرد.

## انقضای قرارداد اجتماعی

اما سازش طبقاتی، ساختاری شکننده داشت، چرا که حیاتش وابسته به ثبات اقتصادی نظام سرمایه با نرخ رشد بالا بود. با آغاز بحران عمیق اقتصادی در اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی در سرمایه‌داری غربی، این سازش به تدریج

فرساییده شد. بحران، نیروهای سرمایه را وادار کرد برخوردی تهاجمی برای پایین آوردن مخارج تولید را اتخاذ کنند - از جمله حمله به حقوق اتحادیه‌های کارگری، سطح دستمزدها و هزینه‌های عمومی که پایه‌های دولت رفاه را تخریب کرده است.

این روند اتحادیه‌هایی را که رادیکالیسم خود را از دست داده بودند و دیگر سیاسی نبودند، غافلگیر کرد. ناگهان کارفرمایان در میزهای مذاکره برخورد متخاصم‌تری اتخاذ کردند. مذاکراتی که قبلاً عمدتاً در رابطه با بهبود دستمزد و شرایط کار می‌بود، اکنون در ارتباط با حمله به دستاوردهای گذشته و قوانین موجود جریان داشت. اکثر رهبران اتحادیه‌های کارگری، از آنجا که در محیط سازش طبقاتی و صلح اجتماعی غرق شده بودند، برای این حملات آماده نبودند. در چارچوب ایدئولوژی قرارداد اجتماعی، حمله نئولیبرال‌ها باورنکردنی بود. بوروکراسی اتحادیه‌های کارگری منفعل باقی ماند و جنبش اتحادیه‌ای مجبور شد موضع‌گیری تدافعی اتخاذ نماید. در بسیاری از کشورها، کارگران اتحادیه‌های کارگری را ترک کردند، چرا که اتحادیه‌ها نشان دادند در دفاع از منافع کارگران ناتوان هستند.

در نتیجه دهه ۱۹۸۰، شاهد عقب‌نشینی بی‌سابقه جنبش اتحادیه‌های کارگری بود. مسئله‌ای که در بررسی آمار پیوستن نیروی کار به اتحادیه‌های کارگری در برخی از کشورهای عمده اروپای غربی، منعکس است.

معدود اتحادیه‌هایی که سعی کردند علیه حملات نئولیبرال‌ها مقاومت کنند، مانند معدنچیان بریتانیا، با شکست روبرو شدند. در مورد بریتانیا، یکی از دلایل شکست بوروکراسی شورای عالی کنفدراسیون سراسری کارگران بود که اعتراضات رادیکال کارگری را تهدیدی خطرناک‌تر از شرکت‌های معدن و رژیم تاچر نسبت به سیاست قرارداد اجتماعی ارزیابی می‌کرد. سال‌ها بعد، کنفدراسیون سراسری کارگران بریتانیا قبول کرد عدم حمایتش از اعتصاب کارگران معدن اشتباه بوده است، اما در آن مقطع زبان این سیاست وارد شده بود و جالب است که حتی تا امروز این کنفدراسیون سیاست خود را تغییر نداده است.

با درهم شکستن اقتصادهای فرمان‌گذار اروپای شرقی در دهه ۱۹۹۰، تنها آلترناتیو سرمایه‌داری غربی از بین رفت. سرمایه‌داری در همه عرصه‌ها موفق شده بود و صاحبکاران دیگر احتیاجی به مصالحه با نیروی کار نداشتند. اکنون نیروهای سرمایه‌داری می‌توانستند منافع کوتاه‌فکرانه سیاسی و اقتصادی خود را با محدودیت‌های کمتری دنبال کنند. از اینروست که سازش طبقاتی (یا مدل توافق) در اکثر کشورهای اروپایی در هم شکسته است یا در حال درهم شکستن است. پیش‌شرط‌های تاریخی و اقتصادی برای چنین سازشی دیگر وجود ندارند، و مهم‌ترین نتیجه این مصالحه یعنی دولت رفاه تحت فشار روزافزون است.

دربخش غالب رهبری امروزین اتحادیه‌های کارگری این تحلیل از مناسبات جدید قدرت درک نشده است. حدود ۲۰ سال پیش، وقتی که تهاجم نئولیبرال‌ها شروع شد و صاحبکاران به تدریج سیاست مشارکت اجتماعی را زیر پا گذاشتند، تنها فرمولی که بوروکراسی اکثر اتحادیه‌های کارگری دنبال می‌کردند، ادامه سیاست توافق عمومی‌شان بود. جهت‌گیری شدیداً ملی‌گرای جنبش اتحادیه‌ای این سیاست را تقویت کرده است. به جای آنکه جهت‌گیری خود را عوض کنند و موضع متخاصم‌تری نسبت به منافع حارتر سرمایه اتخاذ کنند، منافع ملی محدود همراه با ایدئولوژی مشارکت اجتماعی باعث شد غالب جنبش اتحادیه‌ای در اتحاد، و در نتیجه زیر سلطه مبارزه "ملی" سرمایه علیه رقابت بین‌المللی حرکت کند. در آلمان عبارت "Standort Wettbewerb" نه تنها به معنی همکاری اتحادیه‌ها با شرکت‌های آلمانی است بلکه به این معنی که اتحادیه‌ها از منافع دولت آلمان در رقابت با دیگر کشورها دفاع می‌کنند.

بخش‌های گسترده‌ای از جنبش اتحادیه‌ای به جای حرکت به سوی استراتژی متکی بر تحلیل طبقاتی و ارزیابی از توازن قوا بیش از پیش وارد کارکاسبی اتحادیه و فرمالیسم حقوقی آن شده‌اند. کوشش جنبش اتحادیه‌ای در آلمان برای مشارکت در "اتحاد برای کار" در اواسط دهه ۱۹۹۰ تنها یک نمونه از این سیاست وحدت ملی با صاحبکاران بود. این پیشنهادی برای تجدید رسمی قرارداد اجتماعی بود. کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری پیشنهاد کرد آماده است شرایط کاری بدتری را در ازای امنیت شغلی بپذیرد. اما صاحبکاران این پیشنهاد را رد کردند. در همین روند، مبارزه محدود متمرکز در سازمان تجارت جهانی برای دستیابی به حداقل‌های استاندارد کاری، که رهبران جنبش‌های اتحادیه‌ای در ده سال گذشته دنبال کرده‌اند، نمونه‌ای گویاست از فرمالیزم قانونی که بدون هیچ تحلیلی از توازن قوا بین کار و سرمایه صورت گرفته است.

بوروکرات‌های اتحادیه‌های کارگری، چه در سطح ملی و چه در سطح بین‌المللی، همچنان خود را تنها میانجی بین کار و سرمایه می‌دانند. امروزه، در شرایطی که نیروهای سرمایه متجاوز هستند و باعث پیدایش جنبشی بین‌المللی در دفاع از عدالت و همبستگی و مخالفت با جهانی شدن کنونی سرمایه شده‌اند، جنبش جهانی اتحادیه‌ای مصر است خود را نیروی میانجی بین این جنبش و منافع شرکت‌ها تعریف کند. این موضع آشکارا در سومین فوروم اجتماعی جهانی که در ژانویه ۲۰۰۲ در پورتوآلگره برزیل که همزمان با فوروم اقتصادی جهانی رهبران اقتصادی و سیاسی در "داوس" سویس برگزار شد، مطرح گردید. جنبش بین‌المللی اتحادیه‌ای آنگاه اطلاعیه‌ای صادر کرد تحت عنوان "دمکراتیزه کردن جهانی شدن: پیام اتحادیه‌های کارگری به فوروم اجتماعی جهانی و فوروم اقتصادی جهانی" که اکثر اتحادیه‌های عمده بین‌المللی آن را امضا کرده بودند. میان نکات دیگر، این بیانیه اعلام کرد:

"جنبش بین المللی اتحادیه‌ای پیام مشترکی برای پرتو الگره و داوس دارد. بینش، اراده سیاسی و توانایی‌های لازم باید در سطح جهانی در کنار هم قرار گیرند تا توسعه و تضمین کار آراسته را برای میلیون‌ها کارگر میسر سازند، کارگرانی که امروز در فقر و زندگی پر مخاطره‌ای بدون چشم اندازی برای آینده بهتر به سر می‌برند. این امر علاوه بر تعهد بر کاغذ محتاج تعهد تامین امکانات است. این امر به نظامی که منافع جمعی مان، حقوق و دموکراسی را ترویج می‌کند، محتاج است. پروسه دموکراتیک و کارایی لازم دارد و مذاکره راه دستیابی به آن است. ما از فوروم جهانی اقتصادی می‌خواهیم امر عدالت اجتماعی جهانی را مورد توجه قرار دهند. در عین حال ما با فوروم اجتماعی جهانی همکاری خواهیم کرد تا طرق سازنده دموکراتیزه کردن پروسه جهانی شدن را در جهت منافع همه کسانی که کار می‌کنند، پیش ببرند."

به عبارت دیگر، اکثر اتحادیه‌های کارگری بین المللی، خود را متعلق به جنبش جدید بین المللی علیه جهانی شدن سرمایه نمی‌دانند. آنها این جنبش جدید را از نظر سیاسی زیادی رادیکال می‌دانند. در نتیجه کنفدراسیون بین المللی اتحادیه‌های آزاد کارگری (ICFTU) یا اتحادیه‌های جهانی وقتی به فوروم اجتماعی جهانی می‌روند به بقیه جنبشها نمی‌پیوندند و کنفرانس‌ها و جلسه‌های خودشان را در حاشیه فوروم‌ها برگزار می‌کنند. در عین حال هیات نمایندگی عالی‌رتبه‌ای به فوروم اقتصادی جهانی می‌فرستند. شعار تکراری‌شان این است که "ما همیشه از مذاکره دستاوردهای بیشتری بدست آورده‌ایم".

### سیاست‌های مستقل از مناسبات قدرت

غیاب هرگونه تحلیلی از مناسبات قدرت و پیش شرط‌های استراتژی اتحادیه‌ای در فعالیت بین المللی آموزشی اتحادیه‌ها واضح است. برخی از اتحادیه‌ها و کنفدراسیون‌های اروپای غربی برنامه‌های کارآموزی در شکل پروژه‌های همبستگی با اتحادیه‌های هم صنف در اروپای شرقی و کشورهای در حال توسعه برگزار می‌کنند. در این پروژه‌های آموزشی، اتحادیه‌های اروپایی آنچه به نظر خودشان پیروزی بزرگشان است، یعنی قرارداد اجتماعی را ترویج می‌کنند. آنها می‌خواهند جنبش اتحادیه‌ای در بقیه جهان را قانع سازند که مدل مشارکت اجتماعی مزایایی دارد. با در نظر گرفتن مناسبات امروزی قدرت، این نوع آموزش برای اتحادیه‌های کارگری اروپای شرقی و کشورهای در حال توسعه مضر است، چرا که آنها مرتب زیر حمله صاحبکاران متجاوز و متخاصم هستند.

مهم است توجه کنیم که همه عوامل فوق در بخش صنایع تولیدی تاثیر عمیق تری از بخش دولتی و یا در بخش‌هایی از صنایع ترابری به جای گذاشته است. علت این است که تولید صنعتی در معرض رقابت شدیدتر و مستقیم‌تری در



عرصه بین‌المللی قرارداد دارد. در نتیجه عقب نشینی اتحادیه‌ها و چرخش به راست در عرصه سیاسی و ایدئولوژیک در این بخش رایج‌تر است.

ادامه فجیع سیاست مشارکت اجتماعی، در شرایطی که زمینه اقتصادی و اجتماعی این مشارکت محو می‌شود، همچنان توسط بوروکراسی اکثر اتحادیه‌های اروپایی، خصوصا کنفدراسیون اتحادیه‌های اروپایی (ETUC) دنبال می‌شود. در نتیجه در چند سال اخیر، ما شاهد گسترش فعالیت‌ها در عرصه مشاوره، مذاکره، تبلیغات و گفتگوی اجتماعی مابین شرکای مفروض معاهده اجتماعی در بازار کار هستیم. نتیجه تا به امروز تقویت توسعه بوروکراسی در جنبش اتحادیه‌ای در اروپا بوده است. این گفتگوی اجتماعی، یا آنچه به غلط توسط عده‌ای "مذاکره در مقیاس بازارمشترک" نامیده شده کوششی است که شامل حق دست زدن به اقدامات صنعتی (چون اعتصاب) نیست. در نتیجه واضح است دریابیم چرا نتایج آن این اندازه بی برکت بوده است.

در سطح بین‌المللی، (ICFTU) سرسخت‌ترین مدافع سیاست مشارکت اجتماعی است، همان‌گونه که در بیانیه‌ای در رابطه با معاهده جهانی سازمان ملل بوضوح بیان کرده است. میان نکات دیگر، افتخار می‌کند که همراه با سازمان ملل بیانیه مشترکی صادر کرده است که از گفتمان یگانه‌ای در بیانیه سازمان ملل و اطاق بازرگانی بین‌المللی استفاده کرده‌اند:

"توافق شد که بازارهای جهانی قوانین جهانی می‌طلبند. هدف باید بهره‌مند ساختن هر چه بیشتر همه مردم از منافع جهانی شدن سرمایه باشد تا زمینه ساختمان چارچوب موثری از قوانین چند جانبه برای اقتصاد جهانی که بازارهای جهانی شده بوجود آورده‌اند، میسر شود... جلسه پذیرفت که معاهده جهانی باید با کمک به تقویت مشارکت اجتماعی بین سرمایه و کار با این پروسه همکاری کند".

در سطح شرکت‌ها شوراهای کار اروپا پاسخ بوروکراتیک به مسائل هستند. این شوراهای نمایندگی کارگری در شرکت‌های فراملیتی به کارگران اجازه نمی‌دهند تاثیر واقعی بگذارند، اگرچه برای کسب اطلاعات و ایجاد ارتباطات اتحادیه‌ای می‌توانند مفید باشند. شوراهای اثر کمتری از تشکلهای مشابهی دارند که در کشورهای اسکانندیناوی و آلمان در دوره پس از جنگ تشکیل شدند، اگرچه این‌ها هم با گسترش زمینه فعالیت نیروهای بازار نفوذ خود را از دست داده‌اند.

در اروپا، این سیاست مذاکره اجتماعی ناتوان جنبش اتحادیه‌ای را به بن بست کشانده است. سیاست اتحادیه‌ای متکی بر بسیج اعضای‌شان برای مقابله و مبارزه با حملات صاحبکاران تقریباً در سطح بازار مشترک تقریباً موجود نیست،

اگرچه ما گرایش‌هایی به این سو در سطح ملی دیده‌ایم (فرانسه در سال ۱۹۹۵ و ایتالیا در ۲۰۰۲).

نتیجه تاسف بار این سیاست‌ها پذیرش تقلیل گام به گام شرایط رفاهی و کاری توسط بخش عمده‌ای از جنبش اتحادیه‌ای می‌باشد. از طریق مذاکرات، اتحادیه‌های کارگری به تدریج درجات بیشتری از "انعطاف" در کار را پذیرفته‌اند. در کشورهای اروپایی گوناگون ما شاهد کاهش امکانات رفاهی مانند کم شدن حقوق کارگران در دوره بیماری و بازنشستگی، کاهش بیمه بیکاری، مخارج بیشتر برای آموزش دولتی، کودکان دولتی، خدمات بهداشتی و اجتماعی و حذف مسکن غیر انتفاعی هستیم. شرایط کار، با زیرپا گذاشتن قوانین کار و توافق‌ها، از جمله تضعیف مقررات پیرامون ساعات کار در بسیاری از صنایع، کم شدن حقوق اضافه کاری، ابداع مجدد شیفت کاری در بسیاری صنایع، تقلیل امنیت شغلی، افزایش قراردادهای کوتاه مدت و موقتی، استفاده روزافزون از کارگران کنتراستی و اجاره‌ای و قراردادهای غیرجمعی بدتر شده‌اند. یکی از تاثیرات مهم این روند تضعیف روحیه کارگران و کم شدن تعداد اعضای اتحادیه‌های کارگری است، چرا که این اتحادیه‌ها قادر به حمایت از اعضایشان نیستند. گسترش احزاب پوپولیست راست شاید خطرناکترین نتیجه این سیاست مساهله اتحادیه‌هاست.

### ملاحظات استراتژیک

پس جنبش اتحادیه برای مقابله با تهاجم سرمایه جهانی چه باید بکند؟ یک مسئله روشن است، شعارهای رادیکال، اگرچه در جلسه‌های بین‌المللی رایج است، کافی نیست. تجارب اولین فورم اجتماعی اروپا در فلورانس در نوامبر ۲۰۰۲ نمونه خوبی است. آنجا ما شنیدیم که اقلاً دو موضع اتحادیه‌ای وجود دارد. یکی موضع گروه‌های کوچک و رادیکال است که نماینده نیستند. دیگری از طرف نمایندگان رسمی اتحادیه‌های عمده اروپایی مطرح شد. مثلاً نماینده اتحادیه آلمانی IG Metall می‌خواست مذاکره پیرامون ۲۰ ساعت کار در هفته را باز کند. البته او اشاره‌ای به توافق یک سال قبل همین اتحادیه با شرکت فلکس واگن نکرد. توافقی که سطح دستمزد و شرایط کاری موجود را زیر سوال برده بود تا این شرکت را تشویق کند، به جای اروپای شرقی، واحد جدید خود را در آلمان باز کند. هیچیک از این رهبران اتحادیه‌ای مسائل واقعی جنبش کارگری در اروپا را مخاطب قرار نداده‌اند. اما، این امر برای تکوین استراتژی صحیح جنبش اتحادیه‌ای واجب است.

اولین مسئله‌ای که باید دریافت این است که اتحادیه‌های کارگری باید با سیاست‌های متخاصم شرکت‌های چندملیتی و دیگر منافع سرمایه رودررو شوند. در میان جنبش اتحادیه‌ای اختلافاتی در سطح ملی و بین‌المللی در این مورد وجود دارد، در نتیجه آن جمعی در جنبش اتحادیه که مصرند این سازمانها را زنده کنند، باید اتحادیه‌های جدیدی بر پایه

بهترین بخش‌های این جنبش بسازند. هرچند استثناهای بیشماری وجود دارد، اکثر چنین اتحادیه‌هایی را در بخش دولتی، ترابری، بخشی از صنایع خدمات خصوصی و در برخی شعبات محلی می‌توان یافت.

برای رودرویی با شرکت‌های فراملیتی، لازم است شبکه‌هایی ساخت و همکاری بین کارگران در یک بخش معین را فراسوی مرزهای ملی و شرکت‌های مختلف تشویق کرد. این توسعه همبستگی طبقاتی بین المللی باید روند شرکتی شدن اتحادیه‌ها را که طی آن منافع شرکت "ما" به منافع "آنها" ترجیح دارد، در هم شکند. این روندی است که سنت طولانی‌تری در جنبش اتحادیه‌ای آمریکا دارد تا در اروپا. اما طی ۲۰ سال گذشته در اروپا هم در شرایطی که اتحادیه‌های کارگری غیر سیاسی شده‌اند و رادیکالیزم خود را از دست داده‌اند، اتحادیه‌ها در سطح ملی به صاحبکاران "خودی" پیوسته‌اند تا میزان اشتغال در سطح ملی را در رقابت با شرکت‌های کشورهای دیگر، حفظ کنند. این استراتژی اشتباه و تنگ‌نظرانه باید با مبارزه طبقاتی مشترکی که کنترل دمکراتیک بر تولید و توزیع را عمده سازد، جایگزین شود.

مبارزه مهم دیگری که جنبش جدید اتحادیه‌های کارگری باید برپا سازد، مبارزه علیه کنترل خدمات عمومی توسط شرکت‌های خصوصی است. این به معنی مبارزه با خصوصی سازی و دفاع از دستاوردهایی است که از طریق دولت رفاه بدست آورده‌ایم. تصاحب این بخش از جامعه توسط شرکت‌ها بخش مهمی از تغییر توازن قدرت بین کار و سرمایه را تشکیل می‌دهد.

بخش دیگری که در اتخاذ استراتژی مترقی توسط اتحادیه‌های کارگری اهمیت دارد، چالش تفکر سازشکار حاکم بر بوروکراسی اتحادیه‌ها و مبارزه با ایدئولوژی معاهده اجتماعی و توافقات مسالمت‌آمیز بین کار و سرمایه است. ما باید بحث‌های درونی شدید اما دوستانه‌ای در این مورد مشخص در جنبش‌مان داشته باشیم. این بحث‌ها باید بر پایه درک این امر باشد که مشارکت اجتماعی نه حاصل خیانت یا توطئه، بلکه نتیجه تحولات خاص تاریخی بوده است. تحلیل‌های جدید لازم است تا بتوان سازش تاریخی بین کار و سرمایه و دلایل شکست آن را به مردم توضیح داد. نارضایتی مردم با روند کنونی باید جدی گرفته شود، نگرانی و نارضایتی‌شان را باید سیاسی کرد و در جهت فعالیت اتحادیه‌ای و مبارزه طبقاتی برای بهبود شرایط کار و زندگی بکار گرفت. این تنها راه جلوگیری از پیوستن آنها به احزاب راست پوپولیست است.

باید بر رفاه و شرایط کار، بر خشن شدن محیط کار در آن بخش فزاینده‌ای از اقتصاد که به بازار آزاد باز شده‌است، و بر تضعیف نفوذ کارگران بر کار روزانه و کنترل‌شان بر روند تولید تاکید کرد.

لازم است درک کنیم که این مسئله به اعتماد به نفس توده‌ها نیز مربوط است. در جامعه‌ای که دیدگاه‌های سرمایه‌داری و ارزش‌های نئولیبرالی بر جو فرهنگی و اجتماعی جامعه حاکم است، شرافت کارگران به شیوه‌ای سیستماتیک در محل کار، در سطح رسانه‌ها و در مباحثات عمومی زیر ضرب رفته است. تغییر این شرایط تنها با بازپس گرفتن موقعیت کار مولد، روابط طبقاتی و هویت طبقاتی میسر است. اما نمی‌توان آن را از خارج از طبقه کارگر بر او تحمیل کرد. باید به مثابه بخشی از مبارزه اجتماعی و در درون آن توسعه یابد.

و بالاخره، ما باید اتحادهایی با جنبش جدید جهانی علیه نئولیبرالیسم، برای دموکراسی، عدالت جهانی و همبستگی ایجاد نماییم. این جنبش جهانی امروز از نظر سیاسی رادیکال‌تر از جنبش اتحادیه‌ای و کارگری است، و از آن مهمتر، نظام موجود را نقد میکند، هرچند که آگاهی‌اش از مناسبات طبقاتی ضعیف است. جنبش اتحادیه‌ای به رادیکالیسم و ستیزگری این جنبش توده‌ای احتیاج دارد تا توهناتش در مورد سازش طبقاتی را بشکند. اگر این اتحاد سازنده و به درستی شکل گیرد، دو جنبش می‌توانند یکدیگر را تقویت کنند و مبارزه را به سطح بالاتری برسانند.

معاهده اجتماعی هیچگاه هدف جنبش کارگری نبود، بلکه نتیجه روند تاریخی مشخصی بود که تنها در چارچوب تغییر توازن عظیم میان نیروی کار و سرمایه میسر شد. ترکیب انقلاب روسیه، جنبش کارگری قوی در غرب، جنبش‌های رهایی بخش در جهان سوم و دوره طولانی از رشد و ثبات اقتصاد سرمایه‌داری پس از جنگ دوم جهانی برای دوره‌ای محدود پیش شرط‌های لازم سازش طبقاتی را میسر ساخت. تصور دستیابی به توافق جدیدی، در شرایط به‌مراتب نامناسب‌تر توازن قوای امروز، توهمی بیش نیست.

در نتیجه هدف ما، باید فراتر از معاهده اجتماعی و دولت رفاه باشد. تنها تغییر بنیادین جامعه است که عمق کافی برای از بین بردن پیش شرط‌های بازسازی سیاست‌های نئولیبرال و تامین منافع مردم کارگر را واجداست. هیچ چیز جز سوسیالیسم قادر به انجام این امر نیست.